جلسه 282

شنبه 28/10/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در فرمایش مرحوم نائینی بود که فرمودند در جائی که تزاحم هست بین واجب موسع و مضیق، مثلا در ابتداء وقت واجب شد بر مکلف ازاله نجاست از مسجد، اگر این مکلف برود نماز بخواند، تصحیح این نماز یا با کشف ملاک باید باشد و یا با امر ترتبی.

برخلاف محقق ثانی که فرمود این نماز در وقت وجوب ازاله خودش امر ندارد تا امر به ازاله و امر به این فرد از صلاة بشوند امر به ضدین. این نماز مصداق طبیعتی است که آن طبیعت امر دارد. و طبیعت نماز امر داشته باشد دلیل نمی شود که این فرد از نماز هم امر داشته باشد. این فرد از نماز مصداق طبیعت مأموربها است، ولذا هیچ مشکلی ندارد.

مرحوم نائینی فرموده است: این کلام محقق ثانی ناتمام است. برای اینکه صل اقتضاء می کند تعلق امر را به حصه مقدوره. و این صلاة در وقت وجوب ازاله مصداق حصه مقدوره نیست. چون امر داریم به ازاله و این صلاة مزاحم ازاله مصداق طبیعی صلاة هست اما مصداق صلاة مقدوره نیست. و امر تعلق گرفته است به صلاة مقدوره. پس ما برای تصحیح این نماز نمی توانیم به اطلاق صل تمسک کنیم. چون اطلاق صل اقتضاء می کند تعلق امر را به حصه مقدوره، و این صلاة مزاحم ازاله مصداق صلاة مقدوره نیست. یا باید امر ترتبی قائل بشویم یا از راه قصد ملاک تصحیح کنیم نماز را.

اقول: این فرمایش مرحوم نائینی تمام نیست. چون عرض کردیم درست است که ما قبول داریم که خطاب بعث و امر اقتضاء می کند که متعلقش مقدور باشد. اما همینکه یک فرد از افراد طبیعت مقدور شد صحیح است بگوئیم این طبیعت مقدوره است. شما همینکه در کل وقت بتوانید یک نماز بخوانید، صحیح است بگوئیم صلاة فی داخل الوقت مقدورة أی صرف وجودها مقدور.

و در مانحن فیه اینطور است. شما قادر هستید بر یک فرد از افراد صلاة بدون هیچ مشکل. ولذا این نماز در اول وقت ولو مبتلا است به مزاحم وهو وجوب الازالة، ولکن مصداق الصلاة المقدورة أی الصلاة المقدور احد افرادها هست.

ثانیا: جناب نائینی! اینطور که شما معنا کردید صل را و گفتید إئت بالصلاة المقدورة، آمدید شرط واجب کردید قدرت را با اینکه قدرت شرط وجوب است طبق اعتراف خود شما، وقتی قدرت شرط وجوب است معنایش این است که مولا گفته است که إذا قدرت فصل. خب إذا قدرت، قدرت علی چه چیزی؟ قدرت علی صرف وجود الصلاة. إذا قدرت علی صرف وجود الصلاة فائت بالصلاة. مقدوره بودن شرط واجب که نیست شرط وجوب است. ووقتی شرط وجوب شد باید بینیم إذا قدرت فصل آیا به این معنا است که إذا قدرت علی کل فرد من افراد الصلاة فصل، یا إذا قدرت علی صرف وجود الصلاة فصل. بلااشکال عقل و عرف بیش از این نمی گوید که إذا قدرت علی صرف وجود الصلاة فصل. می گوید إئت بصرف وجود الصلاة، و این صلاة در اول وقت مصداق صرف وجود صلاة هست و مشکلی ندارد.

ثالثا: جناب نائینی! برفرض مولا فرمود إئت بالصلاة المقدورة، و این نماز مزاحم ازاله در صورتی مصداق صلاة مقدوره است که ما ازاله را ترک کنیم. این چه ربطی به ترتب دارد؟ ترتب که مورد بحث است این است که خود جعل شارع ترتبی باشد، یعنی شارع بگوید إن لم تُزل فصل. در حالی که شما می گوئید شارع گفته إئت بالصلاة المقدورة. نماز در وقت ازاله در صورتی مصداق صلاة مقدوره است که ما ازاله را ترک کنیم. خب این نحو از ترتب یعنی ترتب در تطبیق، ترتب در انطباق طبیعت بر این فرد، اینکه مورد بحث نیست. بحث ترتب که آیا ممکن است یا محال است ترتب در خود حکم شرعی مورد بحث است که برخی مثل مرحوم آخوند می گویند محال است. چرا؟ برای اینکه مستلزم طلب ضدین است.

مثلا می گویند مولا از یک طرف بگوید أنقذ إبنی، از طرف دیگر بگوید إن کنت لا تنقذ إبنی فأنقذ عبدی، این مشکل طلب الضدین را دارد. چرا؟ برای اینکه من بنا ندارم فرزند مولا را انقاذ کنم. تا ده دقیقه دیگر فرصت هست برای انقاذ ابن مولا و انقاذ عبد مولا، من قادر بر انقاذ هر دو نیستم، می شود باب تزاحم. مولا به من می گوید أنقذ إبنی، بعد می گوید إن کنت لا تنقذ إبنی فی هذه المدة فیجب علیک انقاذ عبدی. مرحوم آخوند فرموده من مکلف اگر فی علم الله نمی خواهم انقاذ بکنم ابن مولا را، تا ده دقیقه دیگر من انقاذ نمی کنم ابن مولا را، آیا الان امر به انقاذ ابن فعلی هست یا فعلی نیست؟ فعلی است، چون هنوز این ده دقیقه منقضی نشده است. الان أنقذ إبنی فعلی است، من در این ده دقیقه آینده عصیان می کنم این امر را، پس الان امر به انقاذ ابن فعلی است. از آن طرف شرط وجوب انقاذ عبد هم محقق است، چون فی علم الله در ده دقیقه آینده انقاذ ابن نخواهم کرد. و عدم انقاذ ابن در این ده دقیقه شرط متأخر است که از حالا انقاذ عبد واجب بشود. مرحوم آخوند می گوید خیلی خوب، در این ده دقیقه هم امر به انقاذ ابن دارم، و هم چون شرط وجوب انقاذ عبد محقق است به نحو شرط متأخر، امر به انقاذ عبد مولا هم دارم. یعنی مولا در این ده دقیقه به من می گوید انقذ ابنی، و چون من عصیان خواهم کرد امر به انقاذ ابن را، به من می گوید أنقذ عبدی. أنقذ إبنی، أنقذ عبدی، می شود طلب ضدین.

خب این اشکال در طلب ضدین است علی نحو الترتب، چه ربطی دارد به این فرمایش مرحوم نائینی که می گوید امر رفته است روی صلاة مقدوره، واین نماز در وقت وجوب ازاله به نحو ترتب می شود مصداق صلاة مقدوره، پس باید بحث کنیم که ترتب ممکن است یا ممکن نیست. آقا! آن ترتبی که بحث می کنیم ممکن است یا ممکن نیست آن ترتبی که شما می گوئید نیست. آن ترتبی که شما می گوئید همه قبول دارند که ممکن است.

بله! یک مطلبی مرحوم آقای خوئی دارد، اگر آن مطلب درست بشود تعلق امر به مطلق صلاة که شامل این نماز در وقت وجوب ازاله هم بشود نیاز به ترتب خواهد داشت. فرمایش آقای خوئی چیست؟

ایشان در محاضرات 3/163 یک مطلبی دارد، فرموده: اطلاق امر قوامش به ترخیص در تطبیق است. یعنی اگر صل بخواهد اطلاق داشته باشد نسبت به این فرد از صلاة، باید مولا ترخیص بدهد مکلف را در تطبیق بر این فرد. اگر ترخیص در تطبیق بر این فرد ممکن نشد اطلاق هم ممکن نیست.

ولذا مرحوم آقای خوئی روی همین مبنا اجتماع امر ونهی را محال می داند. می گوید شما وضوء به ماء مغصوب که می گیرید ولو در حال جهل بسیط به غصب، اطلاق توضأ نمی تواند شامل این وضوء بشود. چرا؟ برای اینکه این وضوء مشمول خطاب نهی از غصب است. لا تغصب یک مصداقش وضوء به ماء مغصوب است. با وجود نهی از وضوء به ماء مغصوب ترخیص در تطبیق ممکن نیست. مولا بگوید تو مرخصی وضوء بگیری به ماء مغصوب؟ اینکه ممکن نیست با وجود نهی از وضوء به ماء مغصوب. ولذا نهی از غصب اگر ثابت بود ولو منجز نباشد مانع از اطلاق امر است.

آقای خوئی در اینجا هم اینطور فرموده، فرموده: شارع نسبت به نماز مزاحم ازاله می تواند ترخیص فعلی بدهد در تطبیق، با وجود اینکه امر داریم به ازاله؟ بگوید تو آزادی نماز در اول وقت بخوانی با اینکه به من می گوید باید بروی ازاله بکنی نجاست را از مسجد در اول وقت. اینکه نمی تواند بگوید تو آزادی نماز اول وقت بخوانی. مگر به نحو ترتب. بگوید اگر ازاله را ترک می کنی آزادی در نماز اول وقت. می شود ترخیص در تطبیق به نحو ترخیص ترتبی. وقتی ترخیص شد ترتبی، اطلاق امر هم می شود اطلاق ترتبی. حالا اگر کسی معتقد بود ترتب محال است حتی در حکم ترخیصی، مشکل پیدا می کند.

ولذا بنابر نظر آقای خوئی صحت این نماز در وقت وجوب ازاله به این است که ما بحث کنیم که آیا ترتب ممکن است لااقل در حکم ترخیصی ترتب ممکن است یا ممکن نیست. اگر گفتیم ممکن نیست، پس نمی تواند این نماز ترخیص در تطبیق داشته باشد. ترخیص فعلی که نمی تواند داشته باشد به نظر آقای خوئی، ترخیص ترتبی را هم که منکر ترتب قبول ندارد، ولذا ترخیص در تطبیق نسبت به این نماز وقتی نبود آقای خوئی ره می گوید اطلاق امر هم نیست.

این فرمایش آقای خوئی ثمراتی هم دارد. مثلا در ضدین لا ثالث لهما، مولا طبق نظر آقای خوئی اگر گفت: کن حاضرا فی یوم من ایام هذا الاسبوع، در یک روز از روزهای این هفته در حضر باش. از طرف دیگر واجب شد بر من سفر در روز شنبه. بخاطر یک مسأله ای مولا به من گفت سافر فی یوم السبت من هذا الاسبوع. و من تنها روزی که سفر نرفتم همین روز شنبه بود. یعنی سافر فی یوم السبت مولا را که عصیان کردم، کن حاضرا فی یوم من ایام هذا الاسبوع را هم در روزهای دیگر امتثال نکردم. از روز یکشنبه رفتم تفریح و تا جمعه در مسافرت بودم. آیا ما که گناه کردیم و سافر یوم السبت را عصیان کردیم، ولی به نحو ترتب کن حاضرا فی یوم من ایام الاسبوع را امتثال کردیم یا نه؟

طبق بیان آقای خوئی نه. چرا؟ برای اینکه کن حاضرا فی یوم من ایام الاسبوع نسبت به یوم السبت که نمی تواند ترخیص در تطبیق داشته باشد بطور ترخیص فعلی، چون با امر به سفر در یوم سبت جمع نمی شود. ترخیص ترتبی هم در اینجا محال است. چرا؟ برای اینکه بگوید إن لم تسافر فأنت مرخص فی أن تکون حاضرا، این می شود ترخیص در حاصل. ترخیص در حاصل محال است. إن لم تسافر فی یوم السبت فأنت مرخص فی أن تکون حاضرا فی یوم السبت، این ترخیص لغو است، ترخیص در حاصل است. چون اگر من ترک کنم سفر را امروز، خودبخود حضر حاصل می شود. معنا ندارد بگوید إن لم تسافر یوم السبت فأنت مرخص فی أن تکون حاضرا. ولذا از نظر آقای خوئی شما نه تنها امر به سفر یوم السبت را عصیان کردید، امر به حضر فی یوم من ایام الاسبوع را هم امتثال نکردید، چون فقط در روز شنبه در این شهر بودید.

اقول: ما معتقدیم قوام اطلاق به ترخیص حیثی است در تطبیق نه ترخیص فعلی. یعنی چه؟ یعنی اطلاق امر می گوید من لا بشرط هستم نسبت به این افراد. منافات ندارد که یک پرونده دیگری هست در آن پرونده از این فرد نهی داری، اما در پرونده من عمرو هیچ این فرد نهی از تطبیق ندارد. یعنی من نسبت به این فرد لا بشرط هستم. از این تعبیر می کنند به ترخیص وضعی، در مقابل ترخیص تکلیفی. ترخیص وضعی یعنی اگر این فرد را انجام دادی من نسبت به انطباق طبیعت بر این فرد بلامانع و لا بشرط هستم. از نظر من امر به کن حاضرا فی یوم من ایام الاسبوع اگر روز شنبه در حضر باشی از نظر من و در پرونده ای که من برای تو تشکیل دادم مشکلی وجود ندارد. منافات ندارد که در پرونده دیگری که مولا گفته است که سافر یوم السبت شما مشکل داشته باشید در حضر یوم السبت.

حتی در وضوء به ماء مغصوب هم ما همین را می گوئیم. می گوئیم اطلاق وضوء می گوید من نسبت به وضوء به ماء مغصوب لا بشرط هستم، از این تعبیر می کنیم به ترخیص حیثی در تطبیق، منافات ندارد که از حیث خطاب لا تغصب که یک پرونده دیگری دارد شما نهی داشته باشید از غصب که منطبق است بر وضوء به ماء مغصوب.

پس به نظر ما قوام اطلاق امر به ترخیص حیثی است در تطبیق، و ترخیص حیثی در تطبیق نیازی به ترتب ندارد.

سؤال وجواب: این عرض ما یک مطلبی است که ترخیص در تطبیق که مقوم امر است ترخیص حیثی است، ترخیص وضعی است، یعنی لا بشرط بودن امر. ربطی به اینکه از این فرد منع بکند بخاطر یک عنوان آخر، ربطی به او ندارد.

سؤال: تکلیف به ما لایطاق پیش نمی آید؟

جواب: فرض این است که امر به جامع داریم. مولا در بحث ما گفته صل، نگفته صل فی اول الوقت تا با ازل النجاسة فی اول الوقت بشود امر به غیر مقدور. گفته صل. ... نظر فعلی مولا این است که شما صرف الوجود نماز را از اول اذان ظهر تا غروب آفتاب بخوانید. از جمع بین این امر به صرف الوجود نماز و امر به ازاله در اول وقت کجا تکلیف به غیر مقدور لازم می آید؟ مثل دو تا واجب، مولا هم می گوید نهار بخور و هم می گوید نماز بخوان. بگوئیم آقا طلب غیر مقدور است هم نماز و هم نهار با هم که نمی شود. می گویند خب نگفتیم با هم، نهار بخور واجب موسع است، نماز بخوان هم واجب موسع است، هر دو را می توانید امتثال کنید، اینکه امر به غیر مقدور نیست. حالا اگر یکی مضیق بود ویکی موسع، آن هم همین طور است. وقتی یکی موسع بود دیگر طلب غیر مقدور نیست.

مرحوم نائینی مطلب دیگری گفته است، فرموده: ما معتقدیم چون در صحت عبادت قصد ملاک کافی است، نمازی که مزاحم واجب است مثلا مزاحم ازاله است، ولو امر نداشته باشد ولو نهی داشته باشد، ولی چون قصد ملاک مصحح عبادت است این نماز مشکلی ندارد. چه قائل بشویم به عدم اقتضاء امر به شیء للنهی عن ضده، و چه قائل بشویم به اقتضاء. چرا؟

برای اینکه برفرض قائل بشویم امر به شیء للنهی عن ضده، این نماز مزاحم ازاله نهی دارد ولی نهی این نهی غیری است ناشی از مفسده در متعلقش نیست. نهی غیری که مقتضی فساد عبادت نیست. نهی نفسی است که کاشف است از مفسده در متعلق و مقتضی فساد است و نه نهی غیری. پس این نهی غیری مقتضی فساد نیست. ما این نماز را که خواندیم فقط امر ندارد. خب نداشته باشد. بنابر قول به اقتضاء الامر بالشیء للنهی عن ضده، خب این نماز امر ندارد، نداشته باشد، قصد ملاک که کافی است. نهی از این نماز هم که نهی غیری است مقتضی فساد نیست.

مرحوم نائینی با این بیان ثمره بحث اقتضاء الامر بالشیء للنهی عن ضده را به هم ریخت، گفت لا یترتب ثمرة علی هذا البحث. چون اقتضاء الامر بالشیء للنهی عن ضده به این معنا است که امر به شیء مقتضی نهی غیری است از ضد، نهی غیری مقتضی فساد نیست. ولذا ما این نماز را می خوانیم به قصد ملاک، امر ندارد نداشته باشد مهم نیست.

اقول: این فرمایش مرحوم نائینی ناتمام است:

اولا: این فرمایش ایشان مبتنی است بر اینکه ما قائل بشویم اگر امر ساقط شد نسبت به یک فردی، اما خطاب امر کشف می کند وجود ملاک را در آن فرد، با اینکه امر به آن فرد ساقط شده است. خب این مبنا درست است که مبنای مرحوم نائینی است که می گوید خطاب صل دو مدلول دارد، یکی تجب الصلاة، و یکی اینکه الصلاة ذات ملاک. مقید آمد تجب الصلاة را قید زد، گفت شامل این نماز مزاحم ازاله نمی شود. اما آن مدلول دوم که می گوید الصلاة ذات ملاک، او را چرا قید بزنیم؟ او مطلق است. از این تعبیر می کند به اطلاق المادة. می گوید در رتبه ماده یعنی در رتبه متعلق امر به صلاة، در آن رتبه صلاة هیچ قیدی ندارد. در رتبه هیئت که وجوب صلاة است ما مجبور شدیم قید بزنیم بگوئیم باید صلاة، صلاة مقدوره باشد. این از آثار وجود هیئت است. چون هیئت صل اقتضاء می کند وجوب نماز را، و وجوب نماز اقتضاء می کند متعلقش مقدور باشد. والا در رتبه سابقه بر عروض هیئت صل، متعلق این هیئت ذات صلاة است واطلاق دارد، شامل این نماز مزاحم ازاله هم می شود. چون ماده اطلاق دارد در رتبه سابقه بر عروض هیئت، و بخاطر عروض هیئت امر است که ما مجبور شدیم مقید کنیم متعلق امر را به حصه مقدوره، والا در رتبه سابقه بر عروض هیئت متعلق صل ذات صلاة بود، وذات صلاة شامل این فرد از نماز که مزاحم ازاله است می شود. ولذا کشف می کنیم ذات نماز ملاک دارد، و این نماز مزاحم ازاله هم مصداق ذات نماز هست.

سؤال وجواب: وجوب نماز و اینکه نماز ذات ملاک است، اینکه نماز ذات ملاک است را از اطلاق ماده فهمیدیم.

در بحث خودش عرض کردیم این فرمایش مرحوم نائینی اساسی ندارد. چرا؟ برای اینکه ما مدلول صل را یک چیز بیشتر نمی دانیم و آن اینکه تجب الصلاة. اینکه مدلول صل را دو چیز بگیریم: یکی اینکه الصلاة واجبة، یکی اینکه الصلاة ذات ملاک. نخیر اینطور نیست. مدلول صل فقط تجب الصلاة است. مدلول صل تجب الصلاة است، ووقتی وجوب نماز شامل این نماز در اول وقت نشود، یعنی دیگر مدلول صل شامل این نماز در اول وقت که مزاحم ازاله است نشده است، از کجا کشف کنیم ملاک را در این نماز؟

بله! اگر فرمایش محقق اصفهانی و محقق عراقی درست بشود که آمده اند گفته اند مدلول التزامی صل این است که الصلاة ذات ملاک، نه فرمایش مرحوم نائینی که بازگشتش به مدلول تضمنی بود، چون گفت تجب الصلاة دو مدلول تضمنی دارد یکی وجوب نماز و دیگری کون الصلاة ذات ملاک، که حرف درستی نبود، اگر فرمایش محقق اصفهانی و محقق عراقی درست بشود که می گویند خطاب امر به صلاة دلالت التزامیه دارد بر اینکه صلاة ذات ملاک است، دلالت مطابقیه اگر از حجیت بیفتد، دلیل نمی شود که دلالت التزامیه هم از حجیت بیفتد.

این بزرگواران مطلبی دارند، می گویند ما یک ظهور التزامی داریم و یک ظهور مطابقی. خطاب الظهور حجة دو تا مصداق دارد، اگر الظهور حجة نسبت به ظهور مطابقی مشکل پیدا کرد شامل بشود، چه وجهی دارد نسبت به ظهور التزامی ما بیائیم رفع ید کنیم از خطاب الظهور حجة. خب الظهور حجة نسبت به ظهور مطابقی مشکل پیدا کرد، نمی شود بخاطر گناهی که ظهور مطابقی کرد ظهور التزامی را چوب بزنیم. خب ظهور التزامی هم مصداق دیگری است برای الظهور حجة عمل می کنیم.

اینها میگویند خطاب صل یک مدلول مطابقی دارد که تجب الصلاة، ویک مدلول التزامی دارد که الصلاة ذات ملاک. مدلول مطابقی از حجیت افتاد، اما مدلول التزامی چرا از حجیت بیفتد.

اقول: اگر این فرمایش محقق اصفهانی و محقق عراقی درست بشود به کمک محقق عراقی می آید. ولی ما در بحث تعارض عرض کردیم که ما یک دلیل عامی نداریم که الظهور حجة. بناء عقلاء است. بناء عقلاء حجیت ظهور التزامی را تابع می دانند نسبت به حجیت دلالت مطابقیه. دلالت مطابقی و ظهور مطابقی وقتی از حجیت افتاد، عقلاء می گویند ظهور التزامی هم تابع او است، مولا حرف جدیدی نزده است.

وقتی به مولا گفتند زید وجوب اکرام دارد یا حرمت اکرام؟ گفت زید وجوب اکرام دارد. خب این بالالتزام می گوید پس حرمت اکرام ندارد. اما اینکه ظهور التزامی اش این است که پس حرمت اکرام ندارد این تابع است. مولا چون گفت زید وجوب اکرام دارد پس حرمت اکرام ندارد. و الا اگر به همین مولا یا مخبر ثقه بگوئیم شما اشتباه می کردی می گفتی زید وجوب اکرام دارد، ما فهمیدیم زید وجوب اکرام ندارد. اما حالا استحباب اکرام دارد یا اباحه اکرام دارد یا حرمت اکرام دارد نمی دانیم. این مخبر ثقه هم گفت راست می گوئید، من اشتباه می کردم می گفتم زید واجب الاکرام. بگوئیم خیلی خوب، آن ظهور التزامی که می گفت پس زید اکرامش حرام نیست او باقی است بر حجیتش. کدام عرف این را می گوید؟ عرف می گوید اینی که گفت زید وجوب اکرام دارد بالالتزام فهمیدیم حرمت اکرام ندارد، این ظهور التزامی اش تبعی بود. چون وجوب اکرام دارد پس حرمت اکرام ندارد. حالا معلوم شد وجوب اکرام ندارد، کی عرف می آید می گوید محکم سر جای خودتان بایستید محکم بگوئید زید حرمت اکرام ندارد چون ظهور التزامی زید واجب الاکرام حجة بلا معارض؟ این حرف ها درست نیست.

ولذا این مبنا که ظهور التزامی در حجیت تابع ظهور مطابقی نیست حرف درستی نیست. خطاب صل ولو به ظهور التزامی بگوید این نماز مزاحم ازاله ملاک دارد، اما این ظهور التزامی است. وقتی ظهور مطابقی خطاب امر ساقط شد و شامل این فرد نشد، ظهور التزامی اش هم که این فرد ملاک دارد حجت نخواهد بود.

تتمه کلام انشاءالله فردا.